

شرح احادیثی و آیاتی در وصف قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

اعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بسم الله الرحمن الرحيم، فالنخضع بالقرآن كما لله و انه خير كلام لله

ما چطور در عبادت دو بُعدی عمل می‌کنیم؛ یک بُعد این که نهایت خضوع را در محضر حق سبحانه و تعالی داریم، و بُعد دیگر، این نهایت خضوع در انحصار حق سبحانه و تعالی است؛ شریک ندارد، بدیل و وکیل و نظیر ندارد. که اگر ما غیر خدا، دیگری را با او عبادت کنیم، کمتر از این؛ برابر او، بیشتر از او، خیلی کمتر از او که ریا باشد، این عبادت باطل است، نه تنها واجب نیست و راجح نیست بلکه حرام است. نمی‌خواهیم قیاس کنیم، همان‌طوری که خداوند در معبودیت واحد است و در کلّ مراحل معبودیت واحد است، کتاب الله هم در کلّ مراحل دعوتی و علمی و معرفتی و توجیهی و هدایتی واحد است. كما أَنَّ مِنَ النَّاسِ الذَّنَسَانِ مَنْ يُلْحِدُونَ فِي اللَّهِ فَلَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ [؟] أَوْ يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ وَيَعْبُدُونَ مَعَهُ غَيْرَهُ، اولیائهُ فی عبادت الله او يُوحِدُونَ اللَّهَ، چهار دسته هستند؛ آن دسته‌ای که عبادتشان صحیح است کسانی هستند که؛ يُوحِدُونَ اللَّهَ تَعَالَى فِي عِبَادَتِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا شَرِيكَ لَهُ كَذَلِكَ الْقُرْآنُ [؟] الدَّعْوَةُ، قرآن که نامی آسمانی است و آخرین نامی آسمانی است که از خدای واحد معبود مقصود، برای کلّ مکلفین عالم آمده است، پس باید خضوع در برابر آن بالاترین خضوع باشد، كما این که خضوع در برابر حق هم، چنین است. اولاً خضوع در کلّ معارف قرآن باید بالاترین خضوع باشد و ثانیاً برای قرآن شریک قرار ندهیم؛ کتب اربعه و سایر الشیعه و... حتی کلمات رسول الله (صلوات الله علیه وآله)،

شریک قرآن نیست. کلمات ائمه شرکت با قرآن ندارد، این‌ها مبین هستند، این‌ها
موضح هستند، این‌ها مفسّرند. تا چه رسد که حوزه یا حوزه‌هایی فقط به غیر قرآن
توجه کنند. و هذا الحاد العلمی، هؤلاء الذین یدرسون غیر القرآن فقط، و لا یدرسون
القرآن، هؤلاء ملحدون علمياً.

اگر با قرآن غیر قرآن را، ۵۰ درصد این ۵۰ درصد آن، (نه آن در حاشیه‌ی قرآن باشد
نه!)؛ اجماعات، شهرتها، روایات و همه‌ی نظرات، اگر ۵۰ درصد آن را بخوانند ۵۰
درصد این را، این اشراک است؛ اشراک علمی به قرآن است.

اگر قرآن اصل باشد و بعضی وقت‌ها غیر قرآن را هم داخل آن کنیم که بر خلاف
قرآن است، این ریا است. پس ما؛ یا ملحد هستیم یا مشرک هستیم یا مرائی هستیم و
موحد فقط رسول الله (صلوات الله علیه وآله) و ائمه معصومین و علمایی که محور
علمی و اسلامی آن‌ها کلاً قرآن است، [؟] القرآن کما لله و انه خیر کلام الله کل کلام
الله خیر، و لکن الخیر؛ علمه [؟] التي لا تساوی و تساما عباره عن القرآن، وقد روی
عن الامام الصادق (علیه السلام)، مقداری از این حدیث را بحث کردیم باز هم بحث
می‌کنیم آنّه قال: مَنْ قرأ القرآن و لم یخضع له و لم یرقّ علیه و لم [؟] حُزناً او و جلاً
فی سرّه فقد [؟] بحزن شأن الله و خسر خسراناً مبیناً، در برابر قرآن قرار گرفتن سه
رکن دارد، و هر سه رکن در محور قرائت قرآن است کسانی که قرائت قرآن و تلاوت
قرآن و ترتیل قرآن ندارند که کلاً از معرکه بیرون هستند اصلاً و آن‌ها حالت الحاد
علمی دارند، اما کسانی که قرآن را می‌خوانند و تفکر می‌کنند و برای فهم معنای قرآن،
قرآن را می‌خوانند، این سه حالت رکنی را باید داشته باشند. من قرأ القرآن و لم
یخضع له را بحث کردیم.

نتیجه‌ی خضوع و لم یرق علیه است اگر انسان نسبت به معارف قرآن خضوع داشته
باشد، باید بداند؛ این کتابی است که خدا برای فهم فرستاده نه صرفاً برای خواندن.
خیلی‌ها در این مرحله گیر هستند، حالا بعد بحث می‌کنیم آن‌ها می‌گویند که؛ این
قرآن انما القرآن [؟] و غلط هم معنا می‌کنند و لم یرق علیه و لم [؟] حُزناً او و لجدا
فی سرک فقد [؟] بحزن شأن الله و خسر خسراناً مبیناً فقاری القرآن یحتاج الی ثلاثه
اشیاء؛ قلب الخاشع و بدن فارق و موضع الخاص. سه بعدی است، هندسه‌ی قرائت
قرآن دارای سه ضلع است. یک ضلع درونی و یک ضلع برون‌ی متصل و یک ضلع

برونی منفصل. الضلع الاول: قلب خاشع، این ضلع اول، ضلع درونی است یعنی قلب خاشع!

و ضلع الثانی: ضلع برونی متصل، بدن فارق، یعنی بدن خسته نباشد، نه قلب خسته و گرفتار باشد و نه بدن خسته و گرفتار باشد. کما این که در حال نماز این چنین است. باید بهترین حالات را برای نماز انتخاب کرد، نه این که همه‌ی کارها را کردم خسته‌ام و موقع خواب با زحمت و با چرت نماز بخوانم. ذلک [؟] لا یأتون الصلاه الا و هم کسالی، نماز در حال کسالت اهانت است نسبت به مقام مقدس ربوبیت، پس قلب خاشع که ضلع درون است و بدن فارق که ضلع برونی متصل است، پس بدن فارق باشد و هر دو جزء انسان، از هر چه غیر قرآن است خود را خالی کند و متوجه به قرآن باشد.

و موضع خاص؛ یعنی موقع قرائت یا تدبر در قرآن در جایی باشی که آن مکان خالی باشد از؛ چیزهایی که چشم، گوش، دل، حس، فکر و یا بخشی یا کل انسان را به خود متوجه می‌کند و انسان از دیدن و شنیدن و فهمیدن آیات و تفکر در آیات، و [؟] استناره به انوار آیات، دور می‌شود.

لا اله الا الله موانع باید کنار برود، موانع درونی: دل تماماً متوجه حق باید باشد و موانع برونی: بدن کاملاً باید راحت باشد آنطور که خستگی بدن خستگی روحی نیاورد، اگر قلب ناراحت است ولی بدن انسان راحت است، خستگی داخلی خستگی ظاهری می‌آورد. و موضع خاص یعنی جایی که خالی باشد از مزاحمت تفهم در قرآن. موضع خاص و اذا خشع لله قلبه، فَرَّ مِنْهُ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ، الشَّيْطَانُ الدَّخِيلِيهِ وَ الْخَارِجِيهِ الَّذِينَ هُمْ يَصُوبُونَ عَنْ سَبِيلِ تَفْهَمِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَاذَا تَفَرَّقَ نَفْسُهُ مِنَ الْاَسْبَابِ، تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقُرْآنِ، كَدَامَ اَسْبَابِ؟ الْاَسْبَابِ الْمَزَاحِمِ، الْاَسْبَابِ الَّتِي [؟] الْاِنْسَانَ عَلَيَّ مَا فَكَّرَ اَوْ تَوَقَّدَ الْاِنْسَانَ عَنْ مَرَادَاتِ اللّٰهِ تَعَالَى، اَسْبَابِ وَا لَا وَتَقَوُّوا اِلَى الْوَسِيْلَةِ.

ما و ساییلی باید داشته باشیم از برای تفهم قرآن، و سیله لغوی، و سیله عقلی، و سیله تفکری، و سیله معرفتی، و سیله تقوی و انواع و ساییلی که ما را به مرادات خداوند، در

آن ابعاد گوناگونی که دارد؛ علماً و عقیدتاً و تَخْلُقاً و عملاً، ما را نزدیک کند. اما اسباب منافی را باید کنار بگذاریم. وَاِذَا تَفَرَّقَ نَفْسُهُ مِنَ الْاَسْبَابِ، تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقِرَاءَةِ، فَمَنْ الْقَلْبُ؟ هُنَا لَيْسَ اللِّسَانُ، الْقَلْبُ هُوَ الْقَارِئُ، مَا بَا زِبَانَ قِرَائَتِ مِی کَنیم اما معنا به مغز ما نمی‌رود تا چه رسد به صدر ما تا چه رسد به قلب ما. «وَقُلْ لَهُمْ فِي اَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا» (نساء، ۶۳) این قرآن رساست. رساست از چشم انسان، از زبان انسان، از عقل انسان، فهم انسان، صدر انسان، تفکر انسان و باید به مرکز فرماندهی کل قوای وجود انسان که قلب است برسد. محور وجود انسان قلب است، قلب باید منور به انوار قرآن بشود، فقط خواندن نیست.

بنابراین ببینید؛ وَاِذَا تَفَرَّقَ نَفْسُهُ مِنَ الْاَسْبَابِ، تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقِرَاءَةِ. قِرَائَتِ بَرای "قلب" است، این زبان وسیله است که "قلب" متذکر بشود، گوش وسیله است، چشم وسیله است، دیدن چشم که آیات قرآن را می‌بینید، وسیله است که به قلب برسد و شنیدن گوش وسیله است که صدا به قلب برسد و خواندن زبان وسیله است که به قلب برسد. این تلفن گوش و گوینده و فرستنده‌ی زبان و بیننده‌ی چشم؛ این سه عضو گیرنده‌ی الفاظ و اصوات و عبارات قرآنند که به قلب برسد، محور آنجاست.

وَاِذَا تَفَرَّقَ نَفْسُهُ مِنَ الْاَسْبَابِ، تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقِرَاءَةِ فَلَا يَعْتَرِضُهُ عَارِضٌ فَيَحْرِمُهُ نَوْرَ الْقُرْآنِ وَ فَوَائِدَهُ، اَيْنَجَا بَايِدِ مَقْدَارِي مَكْتَحُ كَرْد. از این گونه عرایض ما زیاد کرده‌ایم، ولیکن ظاهراً آخرین مرحله‌ای است که ما با قرآن شریف تماس داریم، حالا ۱۰ سال یا ۲۰ سال یا ۳۰ سال، کمتر یا بیشتر، ظاهراً در سرازیری عمر جریان چنین است.

باید در این عبارت عظیمه توقف کنیم که امام صادق (علیه السلام) راجع به ادب و ترتیب قرائت قرآن فرموده‌اند که؛ وَاِذَا تَفَرَّقَ نَفْسُهُ مِنَ الْاَسْبَابِ، تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقِرَاءَةِ فَلَا يَعْتَرِضُهُ عَارِضٌ فَيَحْرِمُهُ نَوْرَ الْقُرْآنِ وَ فَوَائِدَهُ، عَوَارِضُ چیه؟ مِنَ النَّاسِ النَّسْنَسُ مِنْ [؟] قَوْلِ الْمُشْرِكِينَ [؟] (صلوات الله علیه) قَائِلِينَ قَالُوا؛ «قَالُوا يَا شَعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ» (هود، ۹۱) [؟]! مِنْ تُو رَانِمِی فِهْمَمِ اَيْنِی اَز عَذْرَهَا سَت. لغات الرِّسَالَه اَبِينُ اللُّغَاتِ، مَگر اَيْنَطُور نِيسَت؟ هَمَانَطُور كِه مَعْجَزَاتِ رِسَالَاتِ بَايِدِ گِيَجِ وَ گَنگِ نَبَاشَدِ، گِيَجِ وَ گَمِ نَكُنَدِ، مَبْهَمِ نَبَاشَدِ، مَجْمَلِ نَبَاشَدِ، مَبِينِ بَاشَدِ، دَرِ بَالَاتَرِينِ دَرَجَاتِ بِيَانِ بَاشَدِ؛ رَسُولِ خُدَا كِه فَرَسْتَادَه‌ی خُدَا سَتِ هَمِ، عَمَلِشِ، زَبَانِشِ، كِتَابِشِ، بِيَانِشِ، اَحْكَامِشِ،

نباید گیج کننده باشد، نباید مجمل باشد، نباید ظنی الدلاله باشد، نباید شک الدلاله باشد، باید قطعی الدلاله باشد، فوق [؟].

قطعی الدلاله مراحل دارد، بَیِّنُ الدلاله مراحل دارد. [؟] من الموانع التي تَصُدُّ بَیِّنَ الْمُكَلَّفِينَ و بین [؟] منشور ولایت الله تعالی القرآن العظیم اَنَّا لا نفهم، لا نفهم! من تمسک می‌کنم به روایت: اَنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مِنْ خُوْطَبٍ بِهِ نَقُولُ كَمَا [؟] زیاده.

اولاً اَنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مِنْ خُوْطَبٍ بِهِ اِذَا عَارَفَ الْقُرْآنَ [؟]، چطور شده آقای مرجع تقلید فصیح بلیغ زبان دار ساده بیان روشن بیان، دارد حرف می‌زند، بعد دارند می‌گویند که؛ یکی از کسانی که احتمالاً نوکر بعضی از نوکرهای ایشان هست نقل کرده است که آقا لالند. آقا حرف بلد نیستند بزنند. آقا حرفشون ظنی الدلاله است قبوله! وقتی که آقا کلاً بیانش روشن است و خودش هم می‌گوید که بیان من روشنترین بیان است، کسی که احتمالاً رفیق است با نوکری از نوکرهای آقا، می‌گوید: آقا لال است! غلط کرده است که می‌گوید لال است. حالا روایت من الروایات التي لا نَعْرِفُ اَنَّهَا مِنَ الرَّوَاتِ، ناقلین عن العلم او، لا؟ تقول: اَنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مِنْ خُوْطَبٍ بِهِ لَوْ كَانَ [؟] ان القرآن لا يفهمه الا رسول الله (صلوات الله عليه وآله) و الاثمه من بعده. اگر این روایت این معنا را داشت قبول کنیم؟ قرآن که می‌گوید: «نورٌ تَبَيَّنُ لِكُلِّ شَيْءٍ بَيَانٌ لِلنَّاسِ» در آیات خاص است و قرآن شریف در کل آیات هم در بالاترین قله‌ی روشن بیانی است. اینکه بله فلانی عن فلان عن فلان نقل کرده است از امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: قرآن را هیچ کس نمی‌فهمد یعنی معاذ الله خدا اشتباه کرده؟! خدا که گفته همه می‌فهمید. کسی که لغات عربی را بداند؛ مَنْ أَفْهَمَ الْعَرَبِيَّ فَقَطْ أَفْهَمَ تَفْهَمُ الْقُرْآنَ الْعَظِيمِ كُلِّ [؟] تفکر و تدبر از یاد تفهم و معرفه. این چه بلایی است که ما به دست شیطان استعمار و حماقت خودمان، به آن مبتلا شده‌ایم؟

قالوا يا شعيب همان اطفاری که آن‌ها در آوردند را ما در می‌آوریم. «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا» (هود، ۹۱) حرف ما را نمی‌فهمند، چون بر محور قرآن است، چون قرآن را نمی‌فهمند! قرآن برای من و تو [؟]، تو هم ضعیفی، خودت کمی، افراد هم کم داری، ما خاک پای شهدا هم نیستیم ولی همین‌ها دیگه. ولو لا [؟]، ما رحم هم نداریم، لستُ عَلَيْنَا بَعَزِيزٌ، عظمت هم نزد ما ندارد، بنابراین اگر ما را بکشند و تکه تکه کنند و نابود کنند که چرا بر محور قرآنی که دیگران می‌گویند ما

آن را نمی‌فهمیم، شما دارید تمام علوم اسلامی را بیان می‌کنید، مهم نیست. نمی‌فهمیم!! و حال اینکه قرآن شریف در آن قسمتی که از اصول استنباط من یادداشت کردم در اصل پانزدهم، صفحه ۴۹ "نصوص الكتاب و ظواهره" یک نمونه مختصری است از کل آیات قرآنی که نوشته؛ قرآن بیان است، واضح است، توضیح است، خودش روشن است و روشن کننده است، از جمله آیات: «قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء، ۱۷۴) مَنْ هُمْ كُمْ؟ المكلفين كلهم، الذين يعرفون لغة القرآن و الذين يعرفون عليهم من يتعرف قد جاءكم برهان من ربكم، من ربكم رب عالم، رب عادل، رب دانا، رب افصح، رب ابلغ از طرف این رب، برهان آمده است آن وقت می‌گویید این قرآن ظنی الدلاله است و ظاهرش حجت نیست، آیا قرآن برهان نیست؟ «قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء، ۱۷۴) مبأن و مبین، یعنی قرآن، تمام خفیات امور را تبیین می‌کند «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (آل عمران، ۱۳۸) قرآناً عربياً یعنی واضحاً، عربی یعنی واضحاً، لا لغة العربیه فقط، لا! واضحاً علی واضح «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (زمر، ۲۸)، اگر قرآن در بیان عوج داشت پس تقوی از کجا بیا؟ اگر دستور العمل پزشکی معالج مجمل باشد، دیگر به او پزشک نمی‌گویند، پزشک باید واضح بفهمد و واضح بفهماند که چه چیزهایی برای تو بد یا خوب است. حالا قرآن شریف، "قرآن العربیاً" که منشور ولایت رب است، و برای تربیت ما آمده را نمی‌فهمیم و فقط پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) می‌فهمند که مرحوم شدند، پس ما هیچ تکلیفی نداریم اصلاً! و روایات متناقضه که در دست ماست البته همه‌ی این‌ها منهای تعبیراتی که خاص به پیغمبر است، ما در تعبیرات خاص به رسول الله و ائمه شکی نداریم. ما نصوص ظواهر را می‌گوییم، ما این آیاتی را می‌گوییم که بوسیله‌ی این‌ها مشرک باید هدایت بشود، هر چه پرست باید خدا پرست بشود، ما درباره این بحث می‌کنیم.

«قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (زمر، ۲۸) آیا ظنی الدلاله بودن قرآن عوج نیست؟ بلکه اعوج من کل عوج فی مقام هدایت است کذلک؛ «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل، ۸۹) عجیبه! این قرآنی که خودش را نتواند بیان کند آیا می‌تواند دیگری را بیان می‌کند؟ تبیان لکل شی دخالنیاً و برانیاً، تبیان می‌کند، تبیان، تفعال است یعنی بیان بسیار واقعی و بیان بسیار عالی است، هم خود را بیان می‌کند هم سایر مجهولات را بیان می‌کند.

القرآن مُفسَّر بعضُهُ بعضاً [؟] تبيان لنفسه غيرا هم تفسير می کند، تمام ظلمات را هم تفسیر می کند: «ليخرجهم من الظلمات الى النور» و «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل ۸۹)

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (بقره، ۹۹) آياتِ بَيِّنَاتٍ؛ آقايان لطفاً خيلى عنایت بفرمائید، ما کارى به كسى نداريم داريم قرآن معنا می کنیم، مگر قرآن معنا کردن اشکال دارد؟ «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» بعضُ الآيات، غير بينات بعضُ الآيات، بينات. وليكن آياتُ الله كلهم بينات. چون در مقام هدایت است «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ» (بقره، ۹۹) وَمَا يَكْفُرُ بِهَا يَعْنِي و ما يكفُرُ بِالآيات.

ثم، ما يكفر بالآياتِ بينات، فالذين يقولون انَّ الآياتِ القرآن، غيرِ البينات هولاء هُمُ الفاسقون. هر كسى می خواهد باشد. آیت الله العظمی باشد، كبرى باشد، صغرى باشد. كسانى كه می گویند آياتِ قرآن، بينات نيست بعضى ها كه اصلاً می گویند آياتِ قرآن نيست، اين كفر در اصل است، اصل را از بيخ منكر هستند. اما بعضى می گویند آيات هست وليكن بينات نيست اينها فاسقند.

انما يعرف القرآن [؟] غلط معنا کردند كه حالا معنا خواهيم كرد و ما يكفر بها الا الفاسقون؛ الفاسقون عن المعرفة الله، عن توحيد الله، عن عبادة الله، المتخلفون عن كتاب الله، اين ها همه فاسق اند، چه يهودى باشند، مسيحي باشند، سنى باشند، شيعه باشند، منى باشند، عربى باشند، عالم باشند آيت الله باشند، هر چى می خواهند باشند.

می فرماید؛ وما يكفر بها الا الفاسقون.

كفر هم دو بعدى است؛ يا كفر به آيات است يا كفر به بينات. چرا آيات ؟چون وصف اين [؟] مشرك بلکه بالاتر دليل بر [؟] است اكرم زيد العالم، زيد غير عالم نه ! بلکه زيد عالم. و لقد انزلنا اليك آيات بينات و ما يكفر بها يعنى بالآيات بينات اما [؟] آيات و اما بكونها البينات. آيات را قبول دارد ولى «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِمَّا

تَقُولُ» (هود، ۹۱) [؟] «قد جاءكم من الله نور و کتاب» (مائده، ۱۵) بین چطوری خدا ما را آهو فهم می کند! و استعمار می خواهد جلوی این را بگیرد استعمار می گوید: نه نرو، ابوجهل میگوید: نه نرو، سراغ این محمد نرو این محمد دیوانه است نرو. ابولهب جلوی مردم را می گیرد، چون اگر بروند هدایت می شوند.

همینطور مدتی بود که در مسجدالحرام هم می گفتند نروید سراغ این شیخ، و آلا از دانشگاه‌ها بیرون تون می کنیم چرا؟ چون فهمیده اند که ما داعی قرآن هستیم، در محور صحیح قرآن هستیم به این علت می گفتند نروید پای این درس، کبری می شوید.

کسانی که قدرت علمی ندارند که در مقابل علم وحی مجابه [؟] علمی کنند می گویند؛ نرو. می گویند آنجایی که معرفت قرآنی هست نرو، آنجایی که محمد هست نرو، محمد رسول دیوانه است!! «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (مائده، ۱۵) این‌ها می گویند؛ قد جاءكم من الله کور نمی گویند نور!

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده، ۱۶) و لقد جنناهم بکتاب در کتاب اصول استنباط که حدود دویست و چند صفحه است بیش از پانصد آیه در آن [؟] در اصول استنباط، اما شما در اصول‌های هزاران صفحه‌ای بگردید ببینید چند تا آیه دارد و آن چند آیه هم به کجاش اعتماد کرده اند؟ : این مجمل است، این اجماع برخلافش است، این را علما قبول نکردند و... «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ» (اعراف، ۵۲) قرآن می گوید؛ فصلناه اما آن‌ها می گویند: نخیر. قرآن می فرماید؛ باز بیان کردیم و روشن بیان کردیم و بین است، اما این‌ها می گویند: نخیر.

«وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» (اعراف، ۵۲) یعنی کورکورانه نبوده فصلنا علی علم علی علم ربانی و رحمه ربانیه فصلنا هذا الكتاب الذی هو آخر کلام الله تعالی. باز هم لا نفهم کثیر مما تقول ظنی دلاله است و لقد جنناهم بکتاب فصلنا علی علم هدی و رحمه لقوم یؤمنون. و لكن لقوم لا یؤمنون؛ ضلال و زحمة لقوم لا یؤمنون. زحمت حوزه است که دروس قرآنی عمق پیدا کند؛ مثل قوم لا یؤمنون.

«وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ» (اعراف، ۱۷۰)
 هذا بصائر للناس: ای چشم دارها! ای کورها این قران چشمتان را باز می کند قلبتان را و عقلتان رو فکرتان را فهمتان را و همه‌ی بسته‌ها و همه‌ی ظلمات را همه‌ی تاریکی‌ها را برطرف می کند «هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف، ۲۰۳) «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» (یونس، ۵۷) تصور کنید واعظ بالا منبر رفته و موعظه می کند اما به زبان چینی حرف می زند. آیا این موعظه فایده‌ای خواهد داشت؟ موعظه برای مفید بودن باید؛ قلب را بگیرد، باید صد درصد مورد فهم باشد حتی ۲۰۰ درصد، یعنی از عبارت، بیشتر از آنچه که امکان دارد بفهمم. چرا؟ برای اینکه در مورد هدایت من است. پزشک که در مقام هدایت جسم است باید واضح بیان با شد، در مقابلش هدایت روح است که در این صورت باید بیانش واضح باشد.

«هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف، ۲۰۳) [؟] «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»، یا ایها الناس کیست؟ آیا فقط رسول الله است؟ بقیه ناس نیستند؟ قد جاءتکم موعظه من ربکم و شفاء لما فی صدور این سینه‌ها مریض است، این قلب‌ها مریض است، این‌هایی که سنگ است جلوی تفهم معارف قرآن می اندازند، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (یونس، ۵۷) [؟] خدوا ما آتیناکم بقوه ما چیکار کردیم؟ زیر پا گذاشتیم. خدوا ما آتیناکم، بله راجع به تورات است ولی قرآن که مهمتر از تورات است «خُدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (اعراف، ۱۷۱) خدایا تو که طوری حرف می زنی که نمی شود آن را فهمید و فقط موسی باید بفهمد.

آیات را پشت سر هم می گویم؛ «الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف، ۲) «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا» (ابراهیم، ۳۷) «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء، ۹) «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا» (اسراء، ۴۱) «وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (كهف، ۱۰۵) «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ» (مریم، ۹۷) عجیب است! یسرناه بلسانک، لسان پیامبر عربی است! عربی آسان! مطالب، عمیق است، «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (مریم، ۹۷) قوم لد اینقدر نفهمند که حاضر نیستند زیر بار بروند ولی عربی بلدند. پیغمبر که انذار به قرآن

می‌کند چه کار می‌کند؟ می‌گوید: آیا مرا به پیغمبری قبول دارید؟ می‌گویند: نه، وقتی که می‌گویند نه که دیگر هیچ!

اما آیات را که می‌خواند اگر این آیات، بَیِّنَاتِ الدَّلَالَاتِ نباشند، اگر محتاج به بیان رسول باشد، خوب اینها رسول را که قبول ندارند، اگر خود آیات بَیِّنَاتِ الدَّلَالَاتِ نباشند و اگر در بالاترین قله‌ی فصاحت و بلاغت نباشد که حتی از طریق فصاحت نمی‌تواند آنها را جلب کند چه برسد از طریق معنا. ولی قرآن از طریق افصح بودن و ابلاغ بودن لفظی، تا چه رسد از نظر معنا، مشرکین را که عربی بلد نیستند را هدایت می‌کند آنوقت ما را نمی‌تواند هدایت کند؟ باز ظنی الدلالة است؟ «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِدِلْسَانِكَ لِيُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (مریم، ۹۷) و نحن آلد من القوم اللد؛ نفهم تر از آن نفهم‌ها ما هستیم که می‌گوییم قرآن را نمی‌شود فهمید.

«أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (عنکبوت، ۵۱) «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» (ص، ۲۹) «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر، ۳۲). در سوره‌ی قمر چهار مرتبه این آیه ذکر شده قرآن می‌گوید؛ و لقد يسرنا القرآن ما می‌گوییم؛ نخیر [؟] «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر، ۳۲) «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ (۱۳) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (اعلی، ۱۴) بالهزل یعنی چیه؟ من دارم با شما حرف می‌زنم که بفهمید اما طوری می‌گوییم که نفهمید!! آیا این شوخی نیست؟

قرآن می‌گوید؛ «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ (۱۳) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» تمام بسته‌ها رو باز می‌کند تمام پیوسته‌ها را که گنگ است و مجمل است را تمام باز می‌کند «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ» (بقره، ۱۵۹) ناس کیست؟ خدا دارد حرف می‌زند؛ «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» یکتمون چیست؟ یک وقت منظور یکتمون آیات هست فقط و آن آیات، آیات خدا نیست؟ یک وقت هم آیات خدا هست و ما قریونش هم می‌رویم قرآن است و معتقدیم؛ «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقع، ۷۹) ولی می‌گوییم بیّنات نیست!

فقد كنتموا كون الآيات القرآنيه البينات كسانی كه می‌گویند، آیاتِ قرآن را نمی‌شود فهمید، و قرآن بیّن نیست قرآن می‌فرماید؛ «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» تمام لعنت كنده های عالم او را لعنت می‌كنند، اللهم العنهم جميعاً «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» (انسان، ۵۰) به همین مقدار اكتفا می‌كنیم حالا برگردیم

]-[؟]

-می‌خواهم معنا كنم

]-[؟]

نقل می‌كنند كه يعرف القرآن [؟] ما می‌گویم اولاً و ثانياً؛ یا این روایت و مانند این روایات نص‌اند بر اینکه نمی‌شود قرآن را همه بفهمند، حتی كسانی كه لغات عربی می‌دانند و آداب عربی را [؟] كردند نمی‌توانند بفهمند، اگر گفتند نصّ است مورد قبول نیست چون با خدا دعوا دارد، خدا می‌گوید من بیان كردم، تبیان كردم، تفسیر كردم، نور است، مبین است، اما این‌ها می‌گویند: نه. ما هم می‌گویم این روایات را قبول نداریم، آقا روایت را بفهم بعد برای مردم بگو.

فرموده: انما يعرف القرآن من خوط [؟] به فرمود: يفهم، يعرف با يفهم فرق می‌كند، هنا يعرف و هنا يفهم و هنا يعلم «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل، ۱۴) كفار را می‌گويد، كفاری كه قوم لُذند و جحدوا بها و ستیقنتها انفسهم یعنی یقین كردند كه این آیات، آیاتِ قرآن است، ولیکن قبول نکردند، مومن نشدند، این‌ها عرفوا [؟] اما معرفت مطلب دیگری است، معرفت این است كه در عمق قبول قرار بگیرد. معرفت یعنی قلب را بگیرد و در عمق قبول قرار بگیرد، شیطان هم اعلم علماء از نظر اصطلاح، اعلم العلماء اصول و الفقه و الفلسفه، و همه را بلد است. عرفان دارد اما آیا معرفت هم دارد؟ بله شیطان علم دارد معرفت ندارد؟ در اصول کافی هست عن الامام الصادق (عليه السلام) : رَبِّ عَالِمٍ قَتَلَهُ جَهْلُهُ كه اولین شیطان است، عالم هست، اصطلاحات را می‌داند، یضربن را بلد است، همه را می‌داند، حتی

اجتهاد می‌کند، اما قَتَلَهُ جَهْلَهُ معرفت ندارد. پس فرق است بین معرفت و علم. کسی هست که درس اصلاً نخوانده مثل پیر پالان دوز که در مشهد بود، درس نخوانده بود اما معرفت داشت. البته کسانی هم هستند که هم معرفت دارند هم علم؛ رسول الله و ائمه اطهار (علیه السلام) مجمع المعرفة و العلم هستند. کسانی هم هستند که معرفت دارند، اما علم اصطلاحی ندارند، کسانی هم هستند که علم اصطلاحی دارند اما معرفت ندارند.

انما يعرف القرآن، لا يفهم القرآن، لا يعلم القرآن پس معنی را بفهم بعد برای مردم بگو که: انما يعلم القرآن من خاطب به [؟] قرآن را فقط کسی که مخاطب است. ثانیاً مخاطب در قرآن کیست؟ رسول الله مخاطب، متقین مخاطب، کفار مخاطب، ملحدین مخاطب، مشرکین مخاطب، کل مکلفین مخاطب، یا ایها الناس چیست؟ «وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» این خطابهایی که قرآن دارد یا ایها الناس! ناس فقط رسول الله و ائمه هستند؟

بعضی وقت‌ها خطاب دارد «وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا» (نساء، ۶۳) در جاهایی هم که خطاب به پیغمبر بزرگوار است «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب، ۲۱) فقط خطابات اختصا به پیغمبر دارد که حکمش برای او باشد. پیغمبر رسول است رسول اگر به وجه شخصی مخاطب است باز رسول است، اگر به وجه نوعی مخاطب است باز رسول است. اگر در وجه سوم مخاطب است که «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» (اسراء، ۷۹) بله این اختصا به آن حضرت دارد «لَا يَحِلُّ لَكَ النَّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَغْنَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا» (احزاب، ۵۲) پیغمبر تا همین جا بس است، چند تا زن گرفته‌ای، اگر همه‌ی آن‌ها هم بمیرند، همه راهم طلاق بدهی، یک زن حق نداری بگیری، این مخصوص پیغمبر است.

پس هر جایی به انما يعرف القرآن من خوطب به برسید استدلال غلط است. اولاً فرموده يعرف و فرموده: يفهم و يعلم، يفهم و يعلم برای همه لازم است که بزرگترین حجتی که رسالت رسول را ثابت می‌کند، الوهیت الله را ثابت می‌کند، تمام دینیات را اصلاً و فرعاً ثابت می‌کند، همین قرآن است. مگر ما حجتی غیر از قرآن داریم؟ مگر

غیر از این است که مشرکین و ملحدین بوسیله‌ی قرآن مسلمان می شدند بعد پیغمبر را قبول می کردند؟ این انما یعنی است ثانیاً من خوطب [؟] به، پس من خوطب به فقط پیغمبر نیست بلکه مخاطب زیاد دارد. در بُعد معرفتی انما یعنی معرفت حسابی پیدا کند نه این که فقط بفهمد و قبول نکند، که این معرفت نیست بلکه بی معرفتی است. یعنی؛ بفهمد، قبول کند، تعقل کند عمل کند. مراحل اربعه من المعارف القرآنیه انما یعنی معرفت قرآن من خوطب به.

یا راجع به ابوحنیفه روایت نقل می کنند که؛ ابوحنیفه مطلبی گفت و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: یا ابوحنیفه لا تفهم من القرآن حرفاً. یک حرف از قرآن نمی توانی بفهمی. آقا شما که این روایت را نقل می کنی بفهم که منظور روایت چیست و چه می خواهد بگوید؟ انت لا تفهم من القرآن حرفاً، منظور از حرف چیست؟ آیا مراد از حرف، حروف مقطعه است؟ آیا منظورشان الف لام میم، الف لام میم را، الف لام میم صاد است؟ ولی منظور از حرفاً اینها نیست، البته حروف مقطعه حرف است، یاسین و القرآن الحکیم حرف است، آیات و کلمات حرف هستند، متشابهات و محکّمات حرف هستند، همه حرف هستند. اصلاً کلمات، از حروف تشکیل شده است، کما این که آیات از کلمات تشکیل شده و سُور از آیات تشکیل شده. پس مراد از حرفاً، حروف مقطعه نبوده چون اصلاً بحث، سر حروف مقطعه نبوده، چون ابوحنیفه فتوای مخالف فلان آیه از قرآن داده و امام به ایشان فرمودند که: لا تعرف من القرآن حرفاً. لا تفهم من القرآن حرفاً پس اشکال اول و سؤال اول که می گویند؛ منظور از حرفاً حروف مقطعه است میگوییم نخیر نمی تواند این گونه باشد.

یا بعضی می گویند؛ حرفاً همین حروف هجاء قرآنی است حروف هجاء قرآنی ۲۸ حرف است این ۲۸ حرف را نمی فهمد. یعنی ابوحنیفه معنای الف را نمی دانسته و شاید فکر می کرده الف ممکن است لام باشد؟ این را که دیوانه ها، سفها و بچه ها هم می دانند تا چه رسد به ابوحنیفه. پس منظور از حرف چیست؟

حرفاً و معنا برثاً حرف و شعر طرفه و جانبّه و من الناس من یعبد الله علی حرف و من اصابه خیر اطمئن به و من اصابته فتنه انقلب علی وجهه. حرف یعنی: جانب من جوانب عبودیه، حالا؛ قرآن جوانبی دارد جانب نص و ظاهر، جانب رمز، جانب لطیفه، جانب حقائق، چهار جانب دارد. للقرآن جوانب اربع کما یروی الامام الحسین (علیه

السلام) عن على اميرالمؤمنين (عليه السلام) [؟]تفسير بحسنى انما عبارته ان القرآن على [؟]

آن کتاب الله على اربعة اشياء: على العبارة والاشاره والطائف والحقائق، حروف اربعة
يعنى جوانب اربعة. حرف در جانب كلام است، اين كه «لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»
(واقعه، ۷۹) اين چند جانب دارد على العبارة يعنى معنى تحت اللفظى، والاشاره
يعنى بالاتر از لفظ، والطائف يعنى بالاتر از اشاره، والحقائق يعنى بالاتر از لطائف.
والعبارة لِلْعَوَامِ، اللهم اجعلنا من العوام، واقعاً همين طور است. عوام مسلمان، كسى
است كه؛ كل ترجمه تحت اللفظى قرآن را بدانند. عربها هم نمى دانند چه برسد به
عجمها!

متاسفانه عربها هم كل ترجمه تحت اللفظى قرآن را نمى دانند، آنقدر قرآن را از ما
دور کرده اند. انك كتاب الله على الاربعة الا شياء العبارة والاشاره والطائف والحقائق.
والعبارة للعوام والاشاره للخواص والطائف للاولياء. تا اینجا كه حرفى نيست، انبياء
كه اینجا نيستند ما هم عبارت را هم اشارت را هم لطائف را خوب مى فهميم ديگه!
عبارت را از لفظ، اشارت را از معنى اول، لطائف را از معنى دوم، و اما بعد
والحقائق للانبياء. انبياء مثل؛ رسول الله (صلوات الله عليه وآله) و نبى اى كه تابع
رسول الله است مثل حضرت عيسى بن مريم، و ائمه (عليه السلام) هم كه در همان
بعد معرفتى و عصمتى هستند اين بزرگواران حقايق را مى فهمند يعنى تأويلات را
مى فهمند. يعنى اضافه بر حالت لفظى تأويلات را نيز اشراف دارند. آن حقايقى كه
در قرآن شريف، اختصاص دارد به معصومين، از جمله حروف مقطعه (الفاظش) از
جمله آن مطالبى كه قرآن شريف لفظاً و اشارهً و لطيفتاً، اصلاً نرموده است اما حكم
را خداوند در قرآن بيان کرده اما مصدرش را بيان نکرده، مصدرش را به رسول بيان
مى کند كه رسول بتواند صاحب سنت باشد.

تتمه هاى ديگرى هم دارد كه انشاء الله عرض خواهيم كرد. اللهم اشرح صدورنا بنور
العلم و الايمان و معارف القرآن العظيم و وَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ و تَرْضَى و جنبنا ان لا تحبُّ
و لا ترضى والسلام عليكم و رحمة الله.